

۴۴- ابوالکلام آزاد - ترجمان القرآن - مکتبہ معینہ - کراچی - ص ۱۴۲

۴۵- ضیاء القرآن - ۳۴/۱

۴۶- یونس/۳۴

۴۷- المائدہ/۷۶

۴۸- ہود/۳۲

۴۹- تفسیر ابن عباس - مکتبہ فاروقیہ - بوہڑ کیٹ ملتان - ص/۱۴۰

۵۰- کشاف - ۱۶۵/۴ (وبعدہ) التفسیر الکبیر - ۱۴۶/۳ - تفسیر الفاسمی ۱۱۷/۶

۵۱- نوح/۷-۵

۵۲- نوح/۲۷-۲۶

۵۳- ہود/۸۳-۷۸

۵۴- روح البیان - ۱۶۸/۴

۵۵- ثناء اللہ ہالی ہی - تفسیر المظہری - ندوۃ المصنفین - دہلی - ۱۰۴/۵

۵۶- تفسیر الکبیر - ۳۴/۱۸ (مزید مطالعہ کے لیے الکشاف ۲/۲۸۷)

۵۷- ہود/۹۵-۹۱

۵۸- الکشاف - ۲۸۸/۲

## شرح رباعیات از جلال الدین دوانی

رباعیه آخری فی هذه المعنی وهی هذه :

چون مایی ما تنزل او بی اوست

وآن یک بمثال بحر وین یک چون جوست

پس هست کمال ما ازوئی برعکس

از مغز بود پوست نه مغز از پوست

چون، مقرر است که، وجود حقیقی و موجود بذات خود غیر ذات حق نیست و هر چه غیر اوست، بانصاف بآن ذات، وجود نمی شود و جمیع صفات کمال او عین ذات است - پس هر کمال که در ممکن ظاهر شود، فرع و ظل کمال او باشد نه آنکه کمال آنحضرت از ممکنات باشد، تعالی عن ذالک علوا کبیرا - اگر گوئی چون حق سبحانه و تعالی ازلا و ابدأ متصف به جمیع صفات کمالست و غنای ذاتی آنحضرت محقق است - پس ایجاد عالم چرا فرموده فانه تعالی معلوم علمه غیر اولم یعلمه معشوق عشقه غیره اولم یعشق - گوئیم اسماء الهی مقتضی ظهور در مجالی عینی است چه حسن البتة مقتضی تجلی است - منقولست که شیخ العارفین و العاشقین ترجمان کلام الرحمن شیخ ابو محمد روز بهان<sup>(۱)</sup> در اول حال که خطه شهرآز را مستقر میمان و برکات ساخته بود در جامع عتیق آن متصدی تذکیر شد - روز اول که می رفت تا وعظ فرماید در راه دید که زنی دختر خود را بر سبیل نصح می گفت که حسن خود را پوشیده دار و برکسان ظاهر مشو تا خوار و بی اعتبار نگردی - شیخ چون این شنید گفت : ای زن - حسن بآن راضی نیست که تنها و منفرد باشد - البتة می خواهد که با عاشقی قربان باشد - حسن و عشق در ازل باهم عمده بسته اند که هرگز از هم جدا نشوند - شیخ چون این حکایت را نقل کرد، اصحاب را از استماع

---

(۱) روزبهان - ابو محمد بن ابونصر یعلی شیرازی دیلمی مشهور به شیخ شطاح (۵۲۲-۵۶۰ هـ) - عارف بزرگ در علوم قرآنی و تفسیر و حدیث و فقه و عرفان براءت یافت - از آثار اوست : لطایف البیان فی تفسیر القرآن - عرائس البیان - الارشاد - شرح شطحیات - رسالة الالاس فی روح القدس

آن چندان وجد و حال رسد که بعضی دران حال از هوش و بعضی ازین عالم رفتند - [بیت]

هر جا که حسن جلوه کند عشق سرزند  
چون هست حسن لم یزل عشق لا یزال

و بیان این معنی بزبان دیگر آنکه وجود الهی اقتضای ارادهٔ افاضهٔ پر تو نور وجود ذاتی بر اعیان ممکنات نمود - پس به محض ارادت بی غرضی از اغراض ذرات مکونات از کتم عدم و ممکن فنا در عرصهٔ وجود و نضای شهود ظاهر گردانید و فعل حق تعالی تابع ارادتست - چه او فاعل مختار است و شیخ اشعری (۱) و متابعان او بر آنند که افعال الله تعالی معلل بغرض نیست - اگرچه خالی از حکم و مصالح نیست و معنی این سخن آنست که آنچه خیر است از آنحضرت صادر می شود بشعور و ارادت بی آنکه تصور آن باعث و محرک او باشد بآن فعل - همچنانکه در افعال بشعور اختیاریه حیوانی که تصور آن مطلوب محرک و مشوق فعل می شود و او را فاعل می سازد که این نقص است و مستلزم تأثر حق تعالی از شعور بممکنات و آنکه غیر متمم فاعلیت او باشد - همچنانکه در افعال حیوانی غایت متمم فاعلیت است و در این مقدمه مناقشه را مجالست - بنا بر آنکه علم بممکنات و غایات مترتبه بر آن صنعت حق است - پس اگر فعل حق موقوف بر آن باشد ، استکمال واجب تعالی بغیر لازم نیاید - زیرا که صفات او سبحانه عین ذات اوست بلکه توقف صفت فاعلیت او بر صفات ذات او لازم می آید و درین مجذوری نیست - زیرا که صفات ذاتیه او بعضی بر بعضی موقوفست مثل حیوانه و علم و کلام و قدرت و اراده - پس اگر فعلی که صفتی است اضافی موقوف بر علم بغایت باشد که صفت حقیقی است و ذوا اضافه را بغایت نامحذور باشد بلی نشاید که بواسطه شعور بغایت شوقی و میلی و انفعالی در او پیدا شود - همچنانکه در حیوانات - تعالی عن ذالک علوا کبیرا و همانا غرض اشعری از تقی غایت تقی این معنی باشد و عبارت حکما در این مقام آنست که الله تعالی خود غایت افعال خود است و متأخران ایشان گویند که آنچه مشهور است که

(۱) اشعری - علی بن اسماعیل (۲۶۰ - ۳۳۰ هـ) مؤسس مذهب اشعری - شاگرد ابو علی جبائی (معتزله بود) بعد از طریقه معتزله دست برداشت - از مؤلفات اوست : کتاب التبیین من اصول الدین ، کتاب اللعمه - کتاب ایضاح البرهان و غیره

۱ - عبارت از «ذوا اضافه تا ... باشد ، و ندارد ، ب و م دارد

۲ - عبارت از «که ... تا ... است ، و ندارد ، ب دارد

غایت در وجود عینی مرتب بر فعل است ، مخصوص بغایات متکوله است اما غایت فعل حق تعالی که اعلی از کون است ، ترتیب بر فعل<sup>۲</sup> ندارد و حقیقت این سخن آنست که فاعلیت حق تعالی بذات خود تمام است بی واسطه امری دیگری - پس ذات او متمم فاعلیت باشد . همچنانکه تصور غایات متمم فاعلیت ممکنات است در افعال اختیاری ایشان - پس باین اعتبار خود غایت فعل خود باشد و این سخن راجع بنفی علت غایی می شود و اثبات آنچه اثر علت غایی است که آن تمام فاعلیت و در کلام اهل عرفان اثبات علت غایی هست و گاه میگویند علت غایی ظهور حقایق اسماء و صفات است در مظاهر اکوان و عندالتحقیق مآل هر دو یکیست - چنانچه بر اهل فطانت مخفی نباشد و اصل سخن حکما را باین سخن انطباقی تمام هست - اگر متبصره نظران در آن تأمل نماید و از اینجا ارباب حکمت متعالیه را منکشف شده که الله تعالی منتهی سلسله جمیع علتهاست اعنی علت فاعلی و مادی و صوری و غایی فهو فاعل الفواعل و غایت الغایات و مادة المعرادی و صورة الصوره.

۲۲- رباعیه فی الاشارة الی مرتبة الانسان وهی هذه.

انسان برتن و جمله جهان پیرهن است

بل جان جهان است و جهانش بدن است

هر کس سخنی گفت در اسرار وجود

جان سخن این است و دگرها سخن است

قال ابن عربی<sup>۱</sup> قدس سره فی نقش الفصوص : اعلم ان الاسماء الالهية الجسمیة یطلب بذواتها وجود العالم فواجب الله العالم وجعل رومه آدم اعنی بآدم وجود العالم الانسانی و علمه الاسماء كلها وان الروح هو مدبر البدن بما فیہ من القوى وكذلك الاسماء الالهية للانسان الكامل بمنزلة القوى ولهذا یقال فی العالم انه الانسان الكبير ولكن بوجود الانسان فیہ» و در فصوص می فرماید ، «سمی انسانا من انسان العین اذ به نظر الحق الی الخلق فرحمهم» و در سخنان او و تلامذه او مذکور است که

۱- ابن العربی ، محی الدین ابوبکر محمد بن علی حاتمی طائی مالکی الدلسی (۵۶۰-۵۶۳۸) از بزرگان متصوفه اسلام - از پیروان طریقه ظاهریه و تابع اصولی بوده که ابن حزم عارف معاصر وضع کرده بود - از آثار اوست : فتوحات المکیه - فصوص الحکم - نقش الفصوص - کتاب المظلمة.

الله تعالی در آئینه دل انسان کامل که خایفه اوست ، تجلی میکنند و عکسی نور آن تجلی از آئینه دل او بذرات عالم می رسد و شیخ قدس سره در بعضی رسائل فرموده که سیر دوری افلاک تابع حرکت قاب انسان کامل است و در شرح بعضی رباعیات سابقه اشارت بوجهی دیگر از آن معنی رفته - باعاده آن احتیاج نیست - و بقرب من ذالك رباعیه اخرى :

۲۳ - ای در قدم و حدوث عالم حیران

پیوسته میان این و آن سر گردان

رمزی بشنو به تست قایم دو جهان

بیش از تو و بعد از تو له این است و له آن

و شرح این رباعی اجمالاً از مطاوی سخنان سابق مستفاد است و وقت رخصت تفصیل آن نمی دهد و چه حق رمز آنست که بین الکشف والکتم باشد با آنکه ارباب فطالت از سوابق ولواحق مفصل آن معلوم خواهند فرمود.

(۲۴) - رباعیه فی کون العالم مرآة لوجهة الکریم و ان آدم مرآة له ایضاً

لکن الاولی یری عکسه والثانیة یریه مستویاً :

در جام جهان نمای عکس رخ یاد به بین

در آئینه دل رخ دلدار به بین

یک نور چو بر روزن بسپار فتد

ظاهر شده در صورت الوار به بین

معنی این رباعی از شرح رباعیات سابقه مکشوف شده اما در ضمن آنکه جهان را مظهر عکس وجه دانسته و آئینه دل را مظهر نفس وجه دقیقه ایست که بر لطف لیبیب پوشیده نیست و در بیت دوم بال آمده که تعدد مظاهر قادح در وحدت حقیقی ظاهر نیست - همچنانکه تعدد روزنها که از انجا شعاع بر سطح ارض الله قادح در وحدت حقیقی نور نیست.

(۲۵) رباعیه فی الإشارة الی جامعیه القلب الانسان لجمع المراتب و استیلائها

علیها و احاطها لجمع الحقایق وهی هنه :

دل بر رخ بحرین حدوث و قدم است  
 آئینه امکندری و جام جم است  
 از منزل دل اگر نشان می طلبی  
 بالا تر از اقلیم وجود و عدم است

قال بعض محققین کل حقیقة من ذات الانسان الكامل و نشأته برلخ من حيث احديه جمعها بین حقیقة من حقایق بحر الوجود و بین حقیقة مظهرية لما من حقایق بحر الامکان هی عرشها و تلك الحقیقة الوجودية مستوية علیها و مراد باقلیم وجود و عدم مرتبه وجود اضافی و عدم مقابل اوست.

(۲۶) رباعیه مشیره الی کفیه لشو النشأة الانسانیة و انتسابها بالمعشوق والمعشوق و هی هذه ؟

جامی است دل و شراب جان حق باقیست  
 در نشأة آن عاشقی و مشتاقیست  
 این جام جهان نمای جم گر بشکست  
 این جام خدا نمای آدم باقیست

نفس ناطقه انسانی را محققان دل می خوانند - تسمیه المتعلق باسم المتعلق که عضو صنوبریست که معدن روح حیوانیست که مستقر سریر تعلق و نفس ناطقه است و مراد به دل در این رباعی آنست و او بمنزله جامست و نفس ناطقه بمنزله شراب و ساقی حق چنانچه در آیت کریمه «ثم الشأناه خلقنا آخراً ایمانیست بدان و چون عشق و شوق مجتمعاً الی خواص نفس است که در این رباعی مجموع آنرا از نشاء سکر این شراب داشته [بیت]

نشأه در فیض کاس ، ثم الشأناه ، هست  
 هر که ال ساقی لگردد باخبر هشیار نیست

و تحقیق این سخن آنست که حقیقت عشق میل باتحاد است و حقیقت شوق میل باتحاد است یا نقد اتحاد و لهذا الم که لازم تفرقت در صورت شوق لازم است

بخلاف عشق که بدون الم می تواند بود ، همچون عشق مقربان ملاء اتلی - پس  
مجموع عشق بی شوق از خواص نفس است - چه در نشأه عقول فقد نیست بلکه  
دوام مشاهده است - پس شوق در ایشان مفقود باشد - [بیت]

قدسیانرا عشق هست و درد نیست  
درد را جز آدمی در خورد نیست

چون لذت عاشقی در الم است ، چه عاشقیت بالذات مقتضی فنا ناکامی است -  
پس کمال عشق و لذت آن نیز در مرتبه نفوس باشد نه در نشأه عقول بلکه چون  
عشق در مرتبه عقول امری نظریست بواسطه دوام مشاهده و عدم فقدان آن عشق  
هم بیخبر باشد و ایشانرا ادراک ادراک نباشد - چه ظهور اشیا بضدات و ایشان از علم  
بضد مشاهده نصیبی ندارند - [فرد]

فرشته را خبر از عشق نیست بحث نکنی  
بخواه جام و گللابی بخاک آدم ریز

[بیت] ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

پس اگر باین اعتبار هر یک از عاشقی و مشتاقی را مخصوص انسان دانند ،  
مستبعد باشد و خالی از وجه حسنی نه - اگر سؤال کنند که اصل مراتب عشق ،  
عشقی ذات احدیت است خود را در آن مرتبه اصلاً فقد نیست - پس لازم آید که  
آن عشق اکمل باشد - جواب آنست که در آن مرتبه عشق و عاشق و معشوق  
بصورت امتیازی ظاهر نیست بلکه هر سه یکیت و سخن در عشقی است که در  
مرتبه امتیاز عاشق و معشوق و عشق باشد و در آنکه تعبیر از آن به عاشقی و مشتاقی  
رفته نه به عشق و شوق ایمای لطیف باین معنی است - چون معنی بیت اول ظاهر شد  
و سابقاً معلوم شد که قوام عالم بالسان است - چنانچه مضمون حدیث لا یقوم  
الساعة علی وجه الارض من یقول الله نیز مشعر بر آنست بلکه احادیث و آیات مشعر  
بمعاد متضمن آنست که قوام هر دو عالم ابدان باز بنشأه انسانی است و زوال را  
بحقیقت او راه نیست - یعنی بیت دوم نیز لقب خفا از جمال اجمال کشاید و حقیقت  
حال به مستعدان درک حقیقی نماید - اگر گویند که دل درین رباعی عبارتست از عضو

صنوبری و جام خدا نمایی که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولكن یسعنی قلب عبیدی المومن» اشارت بآنست - نفس ناطقه است که درین سیاق تعبیر از آن بجان رفته - پس اطلاق جام خدا نمای بر آن مرجح نیابد - جواب آنست که همچنانکه اطلاق دل که در اصل وضع معنی او عضو صنوبریست بر نفس ناطقه می کنند و بهمانند تعلق اطلاق جام جهان نمایی که نفس ناطقه است بر عضو صنوبری که عرش نفس ناطقه است و مظهر اوست ، در عالم حسن نیز بهمین علاقه جایز باشد.

(۲۷) رباعیه فی الاشارة الی ان وجود العالم الحق وجود معجزی ان ترائیه انما هو بحسبه النشأة العنصریه للنفس التی هی بمنزلة النوم لولا الی غیر ذالک عن الحقایق.

در دیده تحقیق سراپست جهان

بر میل فنا نفس حبابیست جهان

رو چشم خیال و خواب در بند و به بین

کز روی یقین خیال و خوابیست جهان

سراب چنانچه در حس ظاهر می شود موجود نیست بلکه بحقیقت موجودی دیگر است که باین صورت در حس می نماید بواسطه عدم تعلق حس بذات آن موجود چنانچه اوست - پس سراب از حیثیت سرابی موجود حقیقی نیست اگرچه در حس موجود می نماید - اعیان عالم نیز از حیثیت ذوات ایشان موجود نیستند اگرچه در حس موجو نمایند و همچنین حباب که در حس غیر آب می نماید از آن حیثیت وجود ندارد و چون نزد این طایفه متقرر است که بقا صفتی است ، مخصوص بحضرت حق چنانچه شیخ اشعری آنرا ثامن صفات سببه داشته و بقایی که ترا در ممکنات می نماید نزد محققان متجدد امثال ابن ممکنات است<sup>۱</sup> - چنانچه مضمون آیه کریمه «و تری الجبال بحسبها جامدة و هی تر من السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء»<sup>۲</sup> مشعر بان می دارند - پس تشبیه آن بحبابی که بر روی مپیل باشد مناسب افتد و چون ترائی کثرات عالم بواسطه تنزل نفس از اعالی تجرد ذاتیست بادانی ارض که تعلقات جسمانی و عوالمی هیولائی و این معنی نظر بفطره ذاتی او به منزله خوابیست - چنانچه الناس ینام فاذا ماتوا انتهوا مفصح از آنست و تقیظ ازین منام یا بموت طبیعی است

۱ - و ندارد.

۲ - و ندارد

۳ - ب و م - زیرا که - و - که



یا بموت ارادی که مضمون موتوا قبل ان تموتوا<sup>۲</sup> فحوای سئ بالا رادة تحیی بالطبیمة، دال بر آنست - پس اگر باحد الموتین نفس را ازین خواب گران تنبیه حاصل گردد چشم خیال و خواب بسته شود و به فطرة ذاتی خود باز گردد وجود کثرات در نظر او نماید .

۲۸- رباعیه فی الحث علی التوجه الی تحرف الحقایق الالهیه من صفحات المکنونات والتدبر فیها تلقی اسرار الغیوب من اشارات الکیانات المعبر عنها بقوله تعالی وان من شئی الا یسج بجمده ولكن لانفقھون الانسببھم<sup>۳</sup> والمنع من الانهماک فی تتبع مدرکات الغیر والاخذ من الکتب وهی هذه :

از لوح جهان خط الهی خواندن  
خوشتو بود از حرف سیاهی خواندن  
بر صفحه کاینات خطی است کزان  
اسرار ازل توان کماهی خواندن

چین حقایق اسماء الهی در مظاهر اعیان کاینات و صفحات افراد سکونات متجلی و ظاهر است ، متعبر دیده باز در مجاری اطوار و احوال عالم مشاهده آن می کند و هر لحظه او را از مطالعه مظاهر آن آثار قدرت و اسرار حکمت لاستناهی شود بلکه در آن مرایی جز حقایق اسماء و صفات که عین ذاتت معاینه نمی کند - پس شان ساکنان و طالبان حقیقت توجه به میل این سعادت است و فوزبان مرتبہ علمیہ و درجہ سنیہ نه در تتبع اقوال دیگران، و طلب حقایق از مسطورات و منقولات ایشان<sup>۴</sup>، زیرا که در معارف تقلید نیست و لهذا محققان ائمہ چین بر آنند که تقلید در اصول دین جایز نیست [بیت] .

دین حق را مجو علی التقلید  
راه حق را مرو علی العمیا

۲۹- رباعیه اخری فریبہ من ذلك مشتملة علی الحث علی تتبع لصوص الکتاب والسنة والتعمق فی اغوار<sup>۵</sup> تیار<sup>۶</sup> بحار سماحصل القول بلالی المعارف و الحقایق فانهما البحران الملتقیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان<sup>۷</sup> والنهی عن تاقی الکلمات المخالفة لهما وهی هذه :

۱- قرآن - ۲۷ : ۸۸

۲- از اقوال صوفیان است - بقول عسقلانی این حدیث غیر ثابت است

۳- قرآن - ۱۷ : ۴

۴- اغوار - جمع غار

۵- تیار - جهنده

۶- قرآن ، ۵۵ : ۱۹ - ۲۲

تا چند چو باد گرد هر در گردی  
 رو خاک ره حبيب گرد از مردی  
 کردی تو خلاص از آتش شرک و نفاق  
 گر غسل چو ما بآب شرعش کردی

۳- اخري فيما يقرب منه وهي هذه :

تاچند گنئی لقل ز منهاج و نصوص  
 حق را طاب از نصوص خاتم له نصوص  
 چون هست مقام حمد مخصوص باو  
 زين است باو مشرب عرفان مخصوص

اکثر منتسبان بتصوف درین روزگار منشیت بنقل از کتب شیخ الحدیث ابن عربی  
 صدرالدین قوالی اوتیة العارفين و المشاهدين شیخ سیدی الدین اعرابی رحمة الله علیهما  
 باشند و در تقلید ایشان بنوعی منوعک باشند که مطابقاً اعراض از نصوص کتاب و  
 سنت نمایند و اگر ظاهراً مخالفتی میان ظواهر اقوال ایشان و آن نصوص باشد،  
 بآن مبالات نمایند و در وجه توفیق سعی نکنند بلکه بتقلید محض سخنان آن دو  
 بزرگ قبول کنند و باین سبب صرف آیات و احادیث از ظاهر خود بچیزی که مخالفت  
 با دیگر نصوص و اجماع داشته باشد، کنند. و این معنی تصوریست ظاهر چه اگر  
 تقلید محمود است تقلید ظواهر کتاب و سنت اولی است از تقلید ظواهر کلمات غیر  
 چنانچه خواجه سنائی فرماید:

گر دیده راه بین نداری قاید قرشی به از بخاری

بلکه طریق تحقیق آنست که ظواهر آن نصوص را اصل دانند و نصوص و  
 نصوص را بر آن عرض کنند و عبار آنرا از میزان ذوالکفتین کتاب و سنت معلوم  
 نمایند تا میسر باشد محافظت برظواهر نصوص کتاب و سنت کنند و عبارات دیگر را

۱- ب، مکاتفین

۲- ب: تفاوتی

۱- صدرالدین قوالی، محمد بن ابراهیم بن محمد (م - ۷۱۴/۶۸۳) عارف و دانشمند  
 معروف - در علوم ظاهری و باطنی و فنون عقلی و نقلی دست داشت - ابن عربی  
 با مادر او از دواج کرده صدرالدین را تربیت نمود - آثار او: النصوص فی  
 تحقیق الطور المخصوص - اعجاز البیان در تفسیر فاتحه - مفتاح الغیب - اللمة  
 النورانیة فی مشکلات الشجرة النورانیة

تابع آن سازند و اگر منافاتی نماید تاویل در کلام غیر اولی داند ولی ضرورت صرف کتاب و سنت از ظواهر ارتکاب نمایند - نه آنکه ظواهر عبارت غیر را اصل داند و صرف کتاب و سنت از ظاهر کنند - چنانچه مؤدی شود بتکذیب اصل از تصدیق فرع - چه این معنی باوجود که عین انعکاس وضع طبیعی است و مستلزم تناقض سبب انخلاع از ربه اسلام است - نمود بالله من الحور بعد الکور و از جمله این مواضع آنست که حضرت شیخ محی الدین قدس سره در تصانیف خود ذکر خاتم الولاية بروجی کرده که ظاهرش ترجیح اوست در حقایق و معارف بر خاتم النبوة علیه السلام و بتلویح بلکه تصریح اشعار نموده بآنکه خاتم الولاية خود است و در بعضی مواضع برین وجه فرموده که خاتم ولایة مطلق مهدیست و خاتم ولایة سفیده که باطن نبوت همه انبیاست، حضرت امیرالمؤمنین بهسبب الموحدين علی مرتضی علی النبی و علیه الصوة و السلام است و لبسبیل رمز و ایما نموده که خاتم ولایة معهودیه حضرت شیخ خود است و در فصوص<sup>۱</sup> آورده که خاتم النبوة را تمثیل فرموده بهحایطی از خشت که از آن جای یک خشت مانده بود تا تمام شود و آن یک خشت وجود حضرت خاتم النبوة است که متمم بنای اولیاء و البیاست و خاتم الولاية از آن حایطی را می بیند که در او جای دو خشت مانده - یکی از طلا و یکی از نقره و خود را می بیند که بجای هر خشت نشسته - پس خاتم الولاية آن دو خشت است و سبب آنکه دو خشت بیند آنست که او تابع شرع خاتم الرسل است صلی الله علیه وآله و سام در ظاهر و آن موضع خشت فضه است و آن ظاهر خاتم الولاية است و احکام که تابع ظاهر اوست و او بحسب حقیقت اخذ احکام از آن معدن می نماید که ملک که واطمئذ نزول وحی است از العجا فرامی گیرد و ازین حیثیت<sup>۲</sup> لبنة ذهبي است و هر نبی از انبیاء اقتباس نور نبوت از مشکوة خاتم الانبیاء می نموده اگرچه بحسب زمان مقدم بوده باشد و هر ولی از اولیاء استفاضة نور ولایة از مشکوة خاتم الولاية می نماید اگرچه بحسب زمان مقدم بوده باشد و نسبت خاتم النبوة از حیثیت ولایة بهخاتم الولاية همچون نسبت سایر البیاء بهخاتم النبوة است و همچنانکه خاتم الانبیاء بذات خود نبی است و دیگر انبیا اقتباس نور نبوت از وی می کنند - خاتم الاولیا بذات خود ولی است و دیگر اولیا اقتباس نور ولایت از خاتم الاولیا می کنند و بعد از آن می گوید: وهو حسنة من حسنات خاتم الرسل محمد صلی الله علیه وآله وسلم مقدم الجماعة<sup>۳</sup> و سید ولد آدم فی فتح باب الشفاعة الشافعين حالاً خاصاً ماعم و فی هذا

۱ - ب - ولایته

۲ - ب - منتقم

۳ - ج - غدیر

الحال الخاص تقدم على الاسماء الالهية فان الرحمن ما يشفع عنده الشفاعة في اصل البلاء الابد شفاعه الشافعين ففاز محمد صلى الله عليه وآله وسلم بالسيادة في هذا الحقايق الخاص فن فهم المراتب الوجودية و المقامات لم يعتبر عليه قبول مثل هذا لكلام و بعضی تارحان فصوص تقيد مقامات در این عبارت بشهودیه کرده اند و ظاهراً غرضی آن باشد که در مراتب وجودیه تقدم خاتم النبوة راست و در مقام ولایت خاتم الولایه را - پس هر یک از حیثیتی مقدم باشد و در فتوحات می آورد که مشاهده مذکور او را بطریق رؤیا در سنه خمس و تسعین و خمسمایه در مدینه قاس<sup>۲</sup> واقع شد و این فقیر حقیر معترف بقصور و تقصیر، مغترف از ساحل آن بحر<sup>۳</sup> عزیز<sup>۴</sup>، می گوید - چون حضرت شیخ قدس سره این صوره را در رؤیا مشاهده فرموده و رؤیا موطن تعبیر است - چنانچه از اقوال حضرت شیخ استفاده رفته، تواند بود که تعبیر رویت تعدیه بعتبه و بودن یکی بصوره فضی و دیگری بصوره ذهبی آن باشد که در نشأه ولایت حقایق و معارف شهودی که بمنزله ذعبی است از احکام تشریح که بمنزله فضه است، ممتاز و مفصل شده و هر یک بصورت خاص خود ظاهر است و نشأه نبوت آن حقایق در احکام ظاهره مندرج و مضی است چه همچنانکه ذهب باطن فضه است و در آن مندرج، حقایق الی باطن احکام تشریحی است و در او مندرج و چون نشأه نبوت مقتضی عموم دعوت است بحکم «اوتیت جوامع الکلم، مناسب آن نشأه آنست که حقایق و معارف را در طی احکام شرعی ظاهره منطوی سازند تا هر کس بقدر استعداد خود از آن بهره مند گردند - لاجرم در آن نشأه بیان احکام شرعی بوجهی رفته که حقایق بلند و معارف ارجمند بلکه هر چه نهایت مقامات و اصلاص باشد، در آن مندرج است - پس حقیقت آنکه شریعت طرف آن حقیقت است و ظاهر آن و حقیقت لباب شریعت و باطن آن و نشأه خاتم النبوة به مقتضی تمیز بینهما نیست بلکه اقتضای آن دارد که مخدرات حواریات در سلاطین صور اوضاع شرعی بردیده او را لا بصار و البصایر جلوه دهد و کشف آن حقایق و جدا کردن آن از آن ظواهر موکول نشأه خاتم الولایت است و بحقیقت خاتم الولایت در آن حقایق نیز مستفید و مستفید از خاتم النبوة است چه آنچه آنحضرت در ظواهر احکام درج کرده از مقامات

۱- فصوص الحکم مرتبه عیفی ۱ ص ۶۴

۲- قاس - در مملکت مغربی در قرون ماضی مرکز دینی و علمی بوده - بر راهی به

رباط الجزائر و طنجه واقع بود

۳- عزیز - حشمه بسیار آب

۴- لبنه - خشت

کدون و جمال به، نصح ظهور و تفصیل، رسالد و بینه ظاهره بر صدق این دعوی آنکه اگر فطن لیبیب در جمیع تحقیقات و ترقیبات حضرت شیخ قدس سره بلکه در جمیع مکاشفات جمیع هارفان و اصلا نامل نماید و بمیزان عقل سایم و طبع مستقیم اعتبار نموده تطبیق آن بر کتاب و سنت کند، جمیع آنها اجمالاً در نصوص قرآنی و کام نبوی مشاهده کند بلکه ظاهر شود که در آن معادن دیگر تالی و جواهر کلمه هست که هنوز مستخرج نشده - لهذا اگر فرض کنیم که از کلمات این اکابر آنچه از کتاب و سنت فرا گرفته اند، بیرون کنند شاید که آنها قدری باشد، نماید و تفصیل این سخن آنست که همچنانکه نبوت ظاهر ولایت است و ولایت باطن آن، همچنین قرآن ظاهر کتابست و فرقان باطن آن و خاتم النبوة جامع بین الظاهر و الباطن است بحیثیتی که هیچ کدام از طرفین قادح «کمال آن طرف دیگر نباشد و این مرتبه بغایت عالیست و دور نیست که آیه کریمه وانک لمن المرسلین علی صراط مستقیم فاستقم ما امرت اشارت باین مرتبه باشد و خاتم الولاية چون نشاء او معتمد فرقانی است و خط او از قرآن اتباعی است، لاجرم هر دو را جدا بیند و یکی بصورت ذهب و دیگری بصورت فضه مشاهده می نماید و ازین لازم نیاید که او را در هیچ طرف بر خاتم النبوة رجحان باشد و نه مساوات بلکه هر در طرف مستفید و مستکمل از دست و خوشه همین خرمن کمالات و اناضات او چه همچنانکه حضرت خاتم النبیین

۱- ۱- از «باطن تا الهی» ندارد

۲- ب - م - عنوان

۳- ۱ - ندارد

۴- ب و م - صامت

۵- ۱ - ندارد

۶- ۱ - مستند

۷- ۱ - ندارد

۸- ب - کلمه

۱- قرآن - ۳۶ : ۴

در فتح باب وجود الشافع است و مقدم در کشف اطوار شهود نیز فاتح و مقدم است و معنی شفاعت در اصل لغت شفیع گر دالیدن است و بحسب لغت مستعمل شده در امداد اعلی و ادنی را در آنچه ادنی را ملایم باشد از دفع ضرر یا جلب نفع و چون حقیقت محمدیه اول تعینات است باتفاق اهل کشف و شهود، پس شافع در وجود او باشد و چون مقام محمود که مفسر بشفاعت گیری شده مختص بان حضرت است چنانچه اسماء میامن آثار که مشتق از حمد الله است، بصیغه اسم فاعل و اسم مفعول و اسم تفضیل چون احمد و حامد و حماد و محمد و محمود مشعر بانست و حقیقت حمید اظهار صفات کمال است و اشعار بان و اشعار بی شعور متصور له شافع در شهود نیز آنحضرت باشد. چنانچه در حدیث اسری وارد شده است که شرح لی صدری وضع عنی وزری و ارفع لی ذکری و جملنی فاتحا و خاتما پس واقف حقایق اسماء و صفات کمال الهی بکمالها غیر از آن حضرت نباشد و اگر بر دیگری لمعای از آن باریق شود، این مشکواة روح القدس آنحضرت بقدر مناسبت منعکس باشد و اگر فطن لبیب تأمل نماید در یابد که چون حقیقت محمدیه اول تعینات است که در بعضی روایات معتبر بعقل شده و در بعضی بقلم و مخاطب بخطاب «ا کتب ما کان و ما سیکون»<sup>۲</sup>، گذشته و در اخبار معتبر وارد است که روح دیگر انبیاء از لمعات نور روح قدسی آنحضرت مخلوق شده روح اولیاء از عکوس انوار ارواح انبیاء. پس چگونگی تواند بود که در علم بمعارف الهی دیگری را بر آن حضرت رجحان باشد بآلکه آن حضرت عین آن علت غائی است و چنانچه در احادیث وارد است که حضرت حق سبحانه و تعالی خطاب با آدم فرموده و عزتی و جلالی انه لا خیر النبیین من ذریعتک ولولا لما خلفتک خلقت الافلاک<sup>۳</sup> و در بعضی اخبار آنحضرت فرموده «لولاک لما خلقت الافلاک و همانا صاحب بصیرة از طی این مقدمات معلوم نماید که سیادت در شفاعت مستلزم سیادت در علم است بلکه مستلزم سیادت مطلقه من غیر تعینند بل علی العموم چه حقیقت شفاعت در دنیا عبارتست از واسطه بودن در وصول فیض شهود و چنانچه هر لکنه دان معقنی نخواهد بود و عن ابن عباس فی حدیث طویل، انه قال صلعم، انا حبیب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد یوم القیامة ولا فخر وانا اول من یحرم خلق الجنة فیفتح الله لی مدخلها منی فقرأ المؤمنین والمؤمنات ولا فخر وانا ا کرم الاولین والآخرین ولا فخر» و معقنی نیست که اصل

۱- در کتب احادیث عتداوله موجود نیست

۲- ایضاً ،،

۳- روایت دیلمی صحیح است. بقول صفائی موضوع است (موضوعات کبری ص ۲۹۵)

کرامت و شرف علم بمعارف و حقایق الهی است - پس چگونه تجویز رحجان غیرى بر آنحضرت در آن توان نمود و بآنکه در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که اعلمکم بالله<sup>۱</sup> و در احادیث متعدده بروایات متیقنه ثابت شده که آن حضرت فرموده که انا اکرم ولد آدم علی ربهی ولا فخر<sup>۲</sup> عن ابی سعید الخدری انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، انا سید ولد آدم يوم القيمة<sup>۳</sup> و یدی لواء الحمد ولا فخر و یامن بنی آدم یومئذ فماسوا الاتحت لوائی وانا اول من ینشق عند الارض<sup>۴</sup> ولا فخر و اول شافع و مشفع<sup>۵</sup> . و اتفاق حقایق و دقائق احادیث ابوی علیه افضل الصلوات والتسلیمات گفته اند که تقید سیادت بیوم التیاهه بآنکه آنحضرت هم در دنیا و هم در آخرت سید ولد آدم بود ، یعنی بر آنست آنحضرت در آن روز منفرد است بسیادت شفاعت - چه جمیع افراد بشری انجا بآن حضرت آورند - پس افراد آنحضرت بسیادت در آن روز ظاهر شود - همچنانکه حضرت حق در حق خود فرموده و لمن الملك يوم الله الواحد القهار<sup>۶</sup> بآنکه در دنیا و آخرت ملک از آن اوست تعالی شانہ لیکن چون در آخرت دعوی مدعیان منقطع می شود و توهم اشتراک برطرف ، ازین جهت تقید بآن روز فرمود و در ضمن این رمزست بآنکه در عود بمبدأ اولی که يوم القيمة نمودار آنست آنحضرت منتقل و منفرد است و دیگران در این امر متصل و متصل بآن حضرت اند و عن جبیرین مطعم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لی حسنة اسماء انا محمد و انا حامد و انا احمد و انا الماحی الذین ینحوا الله به الکفر و انا العاشر الذی ینشر الناس علی قدمی فاننا العاقبة<sup>۷</sup> . قال القاضی عیاض<sup>۸</sup> رحمه الله اما اسمع احمد و افضل مبالغة من صفة الحمد و محمد مفعول مبالغة من كثرة الحمد

-۱

۲- ابن شیبیه

۳- الترمذی (کنوز الحقایق)

۴- ابن شیبیه

۵- مسلم

۶- قرآن - ۴۰ : ۱۶

-۷

۸- قاضی عیاض بن موسی بن عیاض (۴۷۶ - ۵۴۴ هـ) - عالم و امام اهل حدیث و متخصص کلام و اسباب عرب - قاضی غرناطه - تالیفات وی ! الشفا بتعريف حقوق المصطفى - شرح مسلم - شرح مشارق الانوار

لهو صلى الله عليه وآله وسلم اجل من حمد و افضل من حمد و اكثر الناس من حمدا فهو احمد العارفين و معه لواء الحمد يوم القيمة يتم له كمال الحمد و يشتهر في تلك العرصات بصفة الحمد و يبعث ربه مقاما محمودا كما قال صلعم مالم يعطى غيره و نطق نكته دان از مضمون اين اسامی كريمة استنباط رجحان آنحضرت در جميع کمالات تواند نمود - چه رجحان در حامدیه و محدودیه مستلزم رجحان است در جميع کمالات خصوصا کمال علمی و معارف الهی که اصل همه کمالات است و همچنین در تقیید بیوم انقیامة که در احادیث ماثوره واقعت ، اشعار است براین مقصود - چه در آن روز مدار رجحان بر کمال علم و معرفت خواهد بود و چون معانی در آن عالم متصور می شود ، معنی استفاضه همگنان معارف و کمالات را از آنحضرت که مدار اجات از شرک جلی و خفی بر آلت ، بصورة استشفاع ازو ظاهر شده و اناضت آنحضرت کمالات را برایشان بصورت شفاعت باشد و اقل القاضی عیاض عن وهب بن منبه اله قال : قرائت احد و سبعین کتابا فوجدت فی جميعها ان النبی صلى الله عليه وآله وسلم ، ارجح الناس عقلا و افضلهم رایا - فی روایت اخرى : فوجدت فی جميعها ان الله تعالى لم یط جميع الناس عن بدء الدنيا الى القضا لها من العقل فی جنب عقله صلعم کانت معارنه الی سایر ما علمه الله تعالى من القتل فی جنب عقله صلعم الا کحبة رمل من رمال الدنيا<sup>(۱)</sup> و قال القاضی فی موضع آخر و یحسب عقله صلعم کانت معارنه الی سایر ما علمه الله تعالى و الظلمه علیه من علم ما یرکون و ما کن و عجایب قدرته و عظیم سلوته قال الله تعالى و علمک مالم تکن تعلم و کن فضل الله علیک عظیما<sup>(۲)</sup> و این نکتہ بغایت ظاهر است که از رجحان عقل که آلت ادراک است ، رجحان علوم و معارف لازم آید - لایقال المعارف لایدرک بالعقل فلا یلزم من الرجحان فی العقل - الرجحان فیها لانا نقول المعارف انما تدرك بالهقل القدسی اولاله لادراک سوی العقل - غایة الامر ان العقل مالم یتنور بنور القدس لایهتدی الی المعارف الالهیه ولا شک فی ان عقله صلعم هو عقل القدس بل عقله اقدس العقول ثم العقل الذی من الله تعالى علی نبیه صلى الله عليه وآله وسلم لایکون مجرد العقل العلی الذی یصدر عنه الآراء الجزیه فی مصالح المعاش و فی مصالح المعاد ایضاً بل ما یشتمل القوة التي بهایدرک الحقایق - اگر گویند که چون استفادة موسى علی نبینا و علیه الصلوة از حضرت خضر علیه السلام در کتاب

۱ - ب : یمن

(۱) کتاب الشفاء ، بریلی ، ص ۳۳

(۲) قرآن - ۴ : ۱۱۳



کریم مذکور است و گفته اند که موسی در علم تشریح اعلم بود و خضر در علم باطن - همچنین مرویست که داؤد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استفاده از لقمان می کرد - پس چرانشاید که خاتم النبوة با خاتم الولايت بهمین نسبت داشته باشد - جواب آنست که استفاده موسی از خضر نه در معارف الهی بوده بلکه در مکاشفات علم ملک و احکام باطنه با آنکه خضر علیه السلام هم پیغمبر بوده و تفاضل میان انبیاء در معارف جایز است و واقع و همچنین استفاده داؤد از لقمان شاید که ازین قبیل بوده باشد و بر تقدیر تنزل سخن در آنست که ترجیح خاتم الولايت بر خاتم النبوة خلاف واقع است - چنانچه مفصلاً بدلائل نقلی و عقلی مبین شده و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و این فقیر حقیر را چنین می نماید که شاید که چون حضرت شیخ مظهر ولایت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و از ولایت او را در مرآت نشاء خود مشاهده نموده باشد و چون نبوت از ولایت مستند<sup>۲</sup> است - پس خاتم النبوة ازین حیثیت که خاتم النبوة است مستند است از باطن خود که ولایت خاصه اوست و هم اولیاء از باطن او استفاده می کنند - همچنانکه هم انبیاء از ظاهر او مستفیض اند و چون عکس آن اور در باطن خود مشاهده کرد او را چنان نمود که مگر این استفاضه ازوست - [بیت]

آن لحظه که بر آینه تابد خورشید  
 آینه گمان برد که خورشید منم  
 مشامیه طامیلا جلاوة بها  
 بصیرت ناظری موحیاها  
 فقهیلت ناظری یغالبطنی  
 فالهما قبلت به فاهما<sup>۳</sup>

بعد ذلک نموده می شود که مدتی مدید بود که این معنی در ضمیر این حقیر کثیر<sup>۴</sup> التفسیر بود که درین باب چیزی نویسد - چه مشاهده میکرد که بسیاری از منسلکان

۱ - و - بود

۲ - و - مشتمل

۳ - و - این اشعار موجود نیست

۴ - کسیر

در سلک ارباب حقایق و معارف را بنا بر این سخن که حضرت شیخ و اتباع او قدس سره صادر شده انواع الحرافی از مسلک قدیم روی نموده و بنا بر بدنائت محل و سفالت مرتبه خود و علو قدر قایلان بآن ازین معنی نقاعد می نمود و یا خود خطاب اطرق کبری اطرق کبری، میکرد و می گفت، گدای گوشه نشینی تو حافظا مغرورش تا بعد از استخاره و تأمل خاطر بآن منشرح گشت و این کلمات بزبان قلم آمد - امید که از معرّه (۱) رعوات و هوا و خیزله سمعه (۲) و ریا مصون باشد و از نظر ناها کن مامون و بحسن ملاحظه هاکن و اصل صفا مبرون و نحن فی ذلک علی قدم العذر من الشیخ قدس سره وارجو، ان یکون ذلک حسنة مبرورة و خصله مشکورة و استغفرالله و اتوب الیه من کل قول و فعل مخالف الاسلام - آمنت بما جاء ربه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی مراد الله و مراد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

۳- رباعیة اخرى مال معناها تاکید المنع عن التقاید و بیان انه لیس فی التقاید خیر و انه لا یرجع الی طایل .

در خانقه و مدرسه گشتیم لبسی  
انصاف که در هر دو دیدیم کسی  
دیدیم بلی فسانه گوئی چندی  
قانع شده از دوست بیانگ جرسی

اکثر افراد انصاف که درین زمان بسخت عرفان و صفت ایقان موسوم و معروف می باشند و بحسب اشتیاق بارشاد طالبان و ایصال ایشان بمطالب حقیقه و معارج سنیه نامزد و معروف میگردد، خواه مسعی باهل کشف و عیان و خواه موسوم باصحاب محبت و برهان اند از کمال حقیقی عاری و بر مناهان تقاید ساری می باشند و قصارای امر ایشان در هر دو طرف اقل مخزنان غیر و جمود برآن می باشد و طالب صادق را که نظر او بر تکمیل نفس و حقایق اشیا مقصود است، از محبت ایشان تسکین غلت و طلب حاصل نمی شود - اگرچه قاصران که وجهه تصد و قبله عزیمت ایشان ترسم برسوم است بآن فریفته می گردند و آنرا سرمایه معاملات

(۱) معرّه - راج - بدی - تاوان

(۲) سمعه - شهرت

خود میدارند - پس در مثل این زمان اگر کسی از قایلان بصدق عزیمت متوجه تجلی بشرایع نبوی و استثال اوامر و لواهی مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم گردد و فطره اصل خود را بقدر امکان از الواث تغیر و تبدل نگاه دارد شاید که بمطلوب حقیقی زودتر برسد. [لمؤلفه]

بنور فطرت خود می رویم در ره عشق  
چراغ خاطر دون همتان چه نور دهد

۳۲ - رباعیه فی البحث علی معرفه النفس و قطع الطمع من ابناء الزمان وهی هذه :

بالا تری ای دوائی از حد و قیاس  
نشناخت کسی ترا تو خود را بشناس  
زین دون صفتان خصال انسان مطالب  
کایشان نشناختند الناس از شناس

کمال نفس در معرفت خود است ، چنانچه مضمون من عرف نفسه فقد عرف ربه بآن مشعر است و در کتب منزله قریبه<sup>۲</sup> بوده - «اعرف نفسك یا انسان تعرف ربک» و کمال توجه بمعرفت نفس بی قطع طمع از خلق مهسر نمی گردد چه اشتغال بغير مانع از توجه بخود است و در مبادی حال که سالک بحقیقت توجهد متحقق نشده توجه بغير قاطع کلی است یا زمان که بمرتب و وحدت حقیقی رسد ، آنزمان در نظر شهود او را غیر نمالد و ملابس کثیره او را مانع شهود وحدت نشود.

۳۳ - رباعیه اخری فی مثل هذا المعنی والبحث علی ترک الفضول الدنیایه و ترک الخوف و الطمع فانها بمنشأ الآفات العایقه من التوجه الی الله تعالی كما اشیر الیه بقوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون<sup>(۱)</sup> ای لا خوف علیهم من فوت المطالب ولا یحزنون من نزول المکاره او العکس وهی هذه :

تا چند روی از هی امید و هراس  
بکنند ز خیال غیر و خود را بشناس  
دل برکن ازین منزل ویران کانرا  
بر قاعده فنا نهادند اساس

در مصراع دوم از بیت اول نکته مرعی است که امر بر رفع خیالی غیر کرده  
 تنبیه بر آنکه حقیقت وصال رفع خیالست نه آنکه میان مالک و مطلوب اتحادی حاصل  
 می شود یا حلولی ، چنانچه قاصران از سخن محققان نوهم می کنند و تعالی الله  
 ذلک - [نظم]

وصال اینجائیکه رفع خیالست  
 خیال از پیش بر خیزد وصالست

۳-۴ رباعیه فی الاشارة الی ان الوجود الاضائی والعدم المقابل له من الاعتبارات  
 الظاهرة سبب فیض نور الحق الذی هو الوجود الحقیقی وهی هذه :

ای در دو جهان وصل تو مقصود دلم  
 روی و ذهن تو بود و نابود دلم  
 ترک رخ و زلف تو دانی که چیست  
 از شعله آتش دل و دود دلم

این رسزیت از آنکه عدم نیز از مظاهر وجود حقیقی است چنانچه امام  
 حجة الاسلام در بعضی رسائل می فرماید که اصل همه کاینات فناست - پس بر فنا هم  
 رحمت کردند بایجاد - چه در اصل موجود نبود - اول درجه وجود فنا احداث فناست  
 زیرا که فنای کاینات قدیم نیست - فنا در اصل خود فانی بود و چون او را موجود  
 کردند نام بروی نشست - اگر فنای کاینات را قدیم دانیم با قدم باری سبحانه و  
 تعالی فنا را شریک کرده باشیم - پس درست شد که فنا قدیم نیست بلکه فنا محدث  
 است - پس فنا که اصل کاینات در فنای خود محدث است نه قدیم و خاک که اصل  
 جمادی است در جمادی خود محدث است نه قدیم - این است معنی قول اصل سنت که  
 المعدوم لیس بشییء ، تا اینجا سخن امام است و متفطن لبیب از اسلوب این کلام حقیقت  
 فرجام استشمام تواند نمود که مفهومات فی انفسها مجعولند بخلاف آنچه نزد  
 متأخران مشهود است که چون متعلق است بایجاد نه بذات و همانا تفصیل این معنی در  
 شرح بعض رباعیات گذشته - والله الهادی - بدانکه این طایفه اعیان ثابت را عدم  
 اضافی میگویند چنانچه سابقاً ذکر نموده شد و گاه اطلاق عدم بر دفع کون بشییء می  
 کنند که صفت ممکناتست باضافه باخارج ذهن و حمل بود و نابود درین مقام بوجود  
 اضافی و مقابل آن انبساط است و آنکه نور و ظلمت که رخ و زلف اشاره بانست و  
 کفر و ایمان از مظاهر آن از اعتبارات عقلی انسان است که بحسب اشراق نور وجود

حقیقی بر اعیان ممکنات ناشی می شود و هم در احادیث ذات مستهلکند و این سری است غامض و همانا واقف بر اشارات سابقه را در این میببینی احتیاج بمزید تفصیل نخواهد بود - اگر متعرض بسط آن شوند که شاید که مجلدات بآن و لا لکنند -

۳۵ - رباعیه فی الاشاره الی ان تفاوت الموجودات فی النقص و الکمال والخیر والشر و سایر الاحوال مستندة الی تفاوت الاستعدادات و القابلیات الازمه للذوات بحسب التجلی الاولی المسمی بالفیض الالقدس و هذا المرتبه هی لوح القضاء الالهی والقدر هو الا یجاد فی العین علی طبق الاولی سابق به العلم الالهی وهو المسمی بالفیض المقدس وهی هذه .

هر حال که داری تو در اطوار وجود  
آن لازم ذات تست در طور شهود  
راضی بقضا شو از نه خود رنجی  
چون ذات تو اقتضای آن حال نمود

### (۳۶) رباعیه الاخری

سر قدر است و نیست معلوم کسی  
سرها شده از دست درین راه بسی  
موسی صفت الذرین طوی سیری کن  
از نور یقین مگر بیابی قبسی

حقیقاً معلوم شد که اشیاء را قبل از وجود خارجی ثبوتی در عالم حق هست و ایشانرا باین اعتبار اعیان ثابت می خوانند و قابلیات و استعدادات از لوازم ذات درین مرتبه است و فیض وجود که منبسط بر اعیان می گردد ، هر چیز بآن مرتبه از کمال و نقص که قابلیت آن دارد ، ظاهر می گرداند همچو فیض آفتاب که بر هر یک از اعیان قابل که واقع می شود ، آنچه در اوست ، از احوال و الوان می نماید و فیض باران مدرار که از آن هر ظرفی بقدر گنجایش خود پر می گردد و هر زمینی آنچه در مشیعه قابلیت اوست ، بی رویاند و این معنی نزد ارباب شهود مقرر است - چنانچه

در بیت اول اشعار رفته بآنکه در طور شهود تمام احوال جاریه<sup>۱</sup> بر هر شخص لازم اوست - پس بحسب تحقیق هر نیک و بدکه بر هر شخص بگذرد از لوازم و مقتضیات نشاء اوست و اگر کسی راضی بآن باشد و از آن برنج شود ، بحقیقت از خود رنجیده باشد اما درین مقام نکته ایست که احاطه بآن واجب است - چه آنچه از حضرت حق صادر می شود ، فیض وجود اوست و آن خیر محض است و شر از نقصان قابلیت اعیان ناپته است که قبول تمام فیض ننموده- پس ازین وجه منسوب بحق نباشد که بخیلی<sup>۲</sup> از جانب مبدأ نیست و از اینجا است آئکه<sup>۳</sup> در حدیث است. من وجد خیرا فلیحمد الله ومن اوجه غیر ذلک فلایلوم الانفسه<sup>(۱)</sup> - پس منشأ ظهور صفات همه فیض وجود حق است، ما منشأ قابلیت ذوات اعیان ناپته ، پس همه احوال ، من حیث الظهور مستند بحق باشد ومن<sup>۲</sup> حیث القابلیت مستند به ذوات اعیان - و کمال مظاهر چون عکس کمال حق است ، منسوب بحق باشد<sup>۳</sup> و نقص از محض تصور قابلیت اعیان ، پس منسوب بحق نباشد - چنانچه فرموده «الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک» مشعر بانست و اینجا وجه توفیق میان نصوص متخالفه الظواهر مثل قل کل من عند الله<sup>(۴)</sup> وما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سيئة فمن نفسك<sup>۲</sup> وقل کل یعمل علی شاکتة<sup>(۴)</sup> - معلوم شود کسی را که طریق تحقیق رفیق او شود - چه همه من حیث الوجودی از حق است و من حیث الثبوت منسوب باعیان و اقتضای استعدادات ایشان و چون نقصان از تصور قابلیت اعیانست نه از بخل مبدا - پس منسوب بایشان باشد - والله ولی التوفیق یدیه ازمة التحقيق واین مسئله سر قدر است و تفصیل آن معلوم هیچ کس نیست و وجه استلزام و نشاء تمامت احوالی که بر او در جمع مراتب و اطوار وجود میگردد و از آن امور است که عقول بشری را بآن راه نیست و سالکان مسالک نظری در این مسئله در مهالک افتاده اند - چنانچه معتزله که قایلند بآنکه فاعل حق تعالی فاعل مختار است و فعل امر معلل بغرض است و آنکه لطف و آنچه اصلح است بر الله تعالی واجب است و مدار امور بر حکمت نهاده اند - در توجیه

۱ - ب ، حادثه

۲ - ب ، بخل

۳ - ب : آنچه

۴ - ک : ندارد

(۱) در کنوز الحقایق ثبت نیست

(۲) آیت قرآنی نیست

(۳) قرآن ۴ : ۷۹

(۴) قرآن : ۱۷ : ۸۴

خلق کافه فقیر و امثال آن متعبر مانده اند - و اشاعره ملاحظه ای جانب قدرت کرده اند و اشیا را بآن باز بسته و اعراض از تفحص حکمت نموده متمسک بنصوص مثل در حصار هؤلاء للجنة و لا ابالی و هؤلاء للنار و لا ابالی و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون شده اند - پس معتزله تصد معانظت بر حکمت کرده اند و آخر از آن عاجز شده اند و اشاعره نظر بر قدرت کرده اند و از ملاحظه حکمت اعراض نموده بلکه تفویض آن بجناب الله تعالی کرده اند و ضمن ایشان بتحقیق اقرب امت دنیا بر این تحقیق که طایفه صوفیه گرفته اند - پس شبه مرتفع میگردد چه اجمالاً معلوم است که هرچه اعیان ممکنات قابلیت آن دارند ، در ایشان ظاهر میگردد و زیاده و نقصان در آن محالست - همچنانکه سبب زوجیت از اربعه و انقسام او بزایده از دو نصف و نقصان از ثلثه و اثین و زیادتی برخمسه محالست و محال را قابلیت تعلق قدرت نیست - پس اگر کسی درین مقام تأمل نماید از بسی و رطات و مضایق که معار(۱) عقولست ، سالم ماند - چنانچه در رباعی دوم گفته شد و محصل این سخن آنست که اتصاف اعیان بقابوآت از لوازم ذات ایشانست و ثبوت علمی ایشان لازم ذات حق له صادر باختیار - چه در صفات ذاتیه حق را مدخلی نیست - چنانچه سابقاً اشارتی بآن رفته و ظهور ایشان به وجود به محضر اختیار و بنور وجود اشیا چنانچه در ذات خود حق مستدعی و مقتضی آند ، ظاهر می گردد و همانا آنچه از حضرت عالم اهلیت نبوت ، شهسوار میدان فتوت ، مطامع انوار هدایت ، مجمع اسرار نبوت و ولایت الذی هو بالحق ناطق ، الامام جعفر بن محمد الصادق ، علی آباه الکرام و علیه التحیه والسلام منقول است که لاجبر و لا تفویض<sup>۱</sup> بل امر بین امرین ، اشارت باین تواند بود - و آنچه در صحبت بعضی از اعیان فقر و حکمت باین فقیر رسیده که آن حضرت قدوة العارفين بالله و صفوة الواصين<sup>۱</sup> الی الله السابق بالسیر والطیر شیخ ابی سعید بن ابی الخیر قدس سره سؤال کردند که حق سبحانه و تعالی موجبست یا مختار : شیخ در جواب این رباعی انشاد فرمودند :

زلفش یکشی شب دراز<sup>۲</sup> آید ازو  
 و ر بکناری چنگل<sup>۳</sup> باز آید ازو

۱- ب : ولکن

۲- معار : جای باز گشت

۱- ۱ : الواصین العد

۲- ۱ : چنگل بارا

۳- ۱ : مشک طرار

ور یک گره از پیچ و خمش بکشائی  
عالم عالم مشک طراز آید ازو

هم ازین وادیت و جصاص آنکه معیت احاطه صفات الهی نیست از انحصار در  
طرفی از اعداد و تقید بجانبی از آن بلکه مقتضی بتعالق اطراف و تنقید جامعیت  
اضداد است - چه نزد اصل تحقیق مقرر است که کمال هر صنعتی آنست که باضد  
خود معانی و مشابه گردد - چنانچه در عقد فراید اسماء الله الحسنی مشاهده میرود -  
هو الاول والآخر والظاهر والباطن - پس باعتبارات مختلفه وصف آنحضرت بصفت  
مقابله توان کرد و در هیچکدام محصورا نباشد و هذا مجمل سیهد یک الی التفصیل  
والله الهادی الی سواء السبیل.

(۳۷) رباعیه فی ان عاوم الرسمیه لا یوصل الی التحقیق واما المرسل الیه  
بعد مساعده التوفیق مصاحبه اهل الطریق و ملازمه ذلک الفریق وهی هذه :

در مدرسه کردیم بسی گفت و شنود  
از سر جهان یک سر مورخ ننمود  
هر چند کشودیم بسی مشکها  
ز آنها بجز از فسانه کاری نکشود

(۳۸) رباعیه اخری قریبه منها.

خواهی که رهی بکوی تحقیق بری  
چون اهل حق از جدال میباش بری  
با اهل خدا نشین و با ایشان می باش  
باشد که مگر به بال ایشان بهری

طریق استدلال اگرچه مؤدی بحل بسی مشکلات و وضوح بسیاری معضلات  
میگردد اما نفوس مشرته را ملح صدور و مکون غلت طامب بان حاصل نمی شود -  
چنانچه از احوال و احوال ائمه صاحب کمال که در مبادی احوال تتبع عدم رسیده  
و جدال اشتغال داشته اند و چون مقصود خود از آن نیانته اند، آن طریق را گذاشته  
اند و رایات ترک و تجرید افراشته اند. معلوم می گردد و اخبار که امام



حجة الاسلام در منتقد من الضلال و غیر آن الی کتب و رسائل از حال خود  
 ادا کرده و همچنین شرح حال خود که همدان همدالی<sup>(۱)</sup> در زبدة الحقایق<sup>(۲)</sup>  
 باز نموده در این باب کافیت و آنچه مقصود از باب بصائر می باشد از  
 خدمت و مصاحبت اهل مشاهده و متابعت ایشان حاصل می شود، چنانچه  
 در زبدة الحقایق می گوید: نعم المعین للطالبین علی تصفیه الباطن مصاحبة اهل  
 الذوق و مجالستهم و خدمتهم من صمیم القلب و اعنی اهل الذوق و اقرباً طهروا  
 بواطنهم عن رذایل الاخلاق حتی فاضت علیها من الطاف الحق ما یستحیل عنه العبادة  
 و السجادة - کل السعادة للطالب ان ینفرد بکلیه روحه لخدمة و اصل منهم فی فنی فی الله  
 و مشاهدة حق حتی اذا افنی عمره فی خدمته احیاء الله حیوة طيبة و لیس منها مع العلماء  
 سوی اسم و رسم و اوحد عصره الشیخ انعارف الربانی اوحد الملة و الدین عبدالله  
 البلیانی در آخر رساله دثره می فرماید: و من لا یعرف لایعرف الا بصحبة شیخ  
 مرشد و استاد کامل.

(۳۹) رباعیه مشیره الی ان صفات الانسان عکس صفات الحق و الی ان قرب  
 الحق من العبد و بعد العبد عنه من قبل ما یعطى نشأته من القیود الاسکانیه و العلائق  
 الکیانیه و هی هذه.

ای خال بیت سواد بینایی من  
 ز آئینه رخسار تو گویایی من  
 من دور ز تو بصد هزاران فرسنگ  
 و آنکه تو درون دل سودایی من

معنی بیت اول ظاهر است - چه مکرر مقرر شده که کهالات ظاهره در کمالات  
 عکس کمالات حق است - چنانچه بی یسمع و بی یبصرو بی یناطق افصاح از آن می  
 نماید و قرب حق که در بیت ثانی که بعد عید مؤدی شده هم ظاهر است، هم  
 بحسب احاطه ذاتی و هم بحسب احاطه علمی - اما احاطه ذاتی همانا در طی سخنان  
 احاطه سابق مکشوف شد و هم معلوم است که عید را احاطه ذاتی برحق تعالی نیست و

(۱) همدان: عین القضاة ابو المعالی عبدالدین محمد میانجی (مقتول ۵۰۲۰هـ) از  
 بزرگان صوفیه و دانشمندان

(۲) زبدة الحقایق تالیف عین القضاة همدانی - کتابی است که راجع بحقیقت ذات  
 خدا و صفات او و حقیقت نبوت و روز رستاخیز و احوال روح نوشته اند -  
 فتها بر مطالب آن تکفیرش کردند و بقتل حکم دادند.

علمی نیز نیست. بنا بر آنکه عالم الهی محیط است ببلابل احوال و دقائق آن لا يقرب عند منقل ذرة في الارض ولا في السماء، و علم عبد اگرچه متناهی است بقی من حيث الوجه النوری اظهوری اما از کینه ذات حق در غایت بعد است و از ادراک آن ادراک نیز غافل می شود و در مقام بعد می نماید و لهذا جوهر عبد و بعد یکیست و از بعضی نصوص آیات قرآنی و احادیث نبوی علیه الصلوة والسلام چنین ظاهر می شود که قرب از جانب حق است. چه در هر موضع که قرب مذکور می شود، منسوب بدان حضرت است بلکه قریب از امام حسنیه الهیه و اذا ما انک عبادی عنی فالی قریب (۱) و نحن اقرب الیه من حبل الوری (۱). نحن اقرب منکم ولكن لا تبصرون.

(ع. ۴) رباعیه اخری فیما یقرب من هذا المعنی :

ای عکس رخ تو اصل پیدایی من  
خاک قدمت مایه بینایی من  
جون دل از تو بر گنم گنجایی نیست  
جز درد ترا در دل شیدایی من

چون معلوم شد که ادراک حق تعالی من حيث الظهور فطریته و انفکک او از آن انسان را بلکه هیچ موجود را حتی حیوانات عجم و نباتات و جمادات نزد محققان ممکن نیست و تفاوت در ادراک ادراک است و بعثت انبیاء علیهم السلام از جهت تعادل ادراک و اشاریه است. امر انفکک از ادراک که در رباعی ثانی تعبیر از آن بدل بر کندن رفته ممکن نباشد و چون مرتبه امکان متحد عاشقیست و عاشقیته بالذات مجزوم مستلزم نقص است و نقص مستلزم شوق بکمال و شوق مستلزم درد است. پس هرگز ممکن از درد شوق کمال خلی نباشد طبعاً همان او ارادت و کمال مطابق کمال حق تعالی است. پس ممکن همیشه با درد عاشقی بکمال الهی باشد و همانا در طی شرح رباعیات سابقه ایمانی به فرق میان عشق و عاشقی رفت. فلا تغفل والله الموفق والمعین.

۱- عب و م - ندارد

۲- ل - مائد

(۱) قرآن : ۲ : ۱۸۶

(۱) قرآن : ۵۰ : ۱۶

(۴۱) رابعیه فی بیان امتناع تصور الحق بکنهه والاشارة الی قول الصدیق  
الاکبر رضی الله عنه العجز عن درک الادراک ، ادراک وهی هذه :

ادراک چو بی تمیز حاصل نشود  
پس عقل بکنه ذات واصل نشود  
چون نیست دران مرتبه جز وحدت صرف  
اوصاف در آن مقام حاصل نشود

ذات حق سبحانه و تعالی در مرتبه غیب هویت از احاطه عقول و افهام متعالیست  
و ازین وجه هیچ ادراک را باو راه نیست - چه این مرتبه محیط است بسایر مراتب  
تنزلات - پس هیچکدام آن مراتب احاطه بان نتواند کرد بلکه آنچه در عقول و  
افهام خراه ملکی خواه بشری درآید ، مرتبه آن مراتب مجلی شعوری آنحضرت  
است - چه حق تعالی هم چنانکه در مظاهر عینی سبب اختلاف استعدادات و قابلیتات  
بصورت مختلفه تجلی دارد ، در مجالی علمی نیز بهمان منوال بصورت مختلفه ظاهر است  
و هر فرد از افراد او را بصفتی که در او ظاهر است ، می ستاید - و از دیگر صفات  
که او را از آن حظی نیست ، تنزیه می نماید - الا الله ان کامل که محیط بجمیع حقایق  
است ، او را بجمیع صفات بلسان حال و بال و مقال می ستاید و این مرتبه حضرت  
ختمی است که مبعوث مقام محمود است و لولای حمد مخصوص اوست و لهذا  
مسمی بمشقات حمد شده گاه ، باسم فاعل و گاه ، باسم مفعول و گاه بصیغه مبالغه و گاه  
در طرف حامدیت و گاه ، در طرف محمودیت<sup>۱</sup> گاه بصفت تفضیل حامد و محمود و  
حامد و محمود و حامد و احمد - در ضمن این نکته آنرا اصناف<sup>۲</sup> لطایف معارف و  
دقایق حقایق که از نظر بسیاری از سالکان و اهلان محتجب شده ، ظاهر گردد و  
این ادراک که انسان کامل را حاصل است ، بردو وجه است - یکی باعتبار تقدیر او  
بجمیع صفات که در مظاهر مختلفه و مراتب متفاوته او را حاصل است و این ادراک  
متملق بمرتبه اطلاقی نیست بلکه باعتبار جمیع تمیزات است و یکی دیگر باعتبار  
وحدت حقیقی ذاتی و این در مرتبه بقا بالله حاصل نمی شود که درین مرتبه ادراک  
و مدرک یکیست و آن ادراک راجع بذات ظاهر است نه بمظهر - [شعر]

تبارک الله دارت عینه عجب فلیس یعرف الله الا الله<sup>۳</sup>

۱ - ب و م : دارد

۲ - و ندارد

۳ - و : الا الله ما الله

و ازین تفصیل معلوم شد که ذات حق تعالی در همه مراتب عالم است بخود و آنچه بعضی از سالکان مسلک تحقیق را اشتباه شده که چون در آن مرتبه نسبت تماماً مستهلک اند، پس علم بذات در آن مرتبه نباشد - بنا بر آنکه علم نسبت است یا مقتضی نسبت شبهتی ضعیف است و مستلزم امری شفیع که سلب علم بالذات است از حضرت حق تعالی عن ذلک علوا کبیرا و تحقیق مقام بروجهی که شبه از آن مرتفع شود، آنست که حقیقت علم عدم غیوبت مجردیست از مجردی و عدم غیوبت گاه بجهت عینیت باشد همچون علم نفس بذات خود و آرا علم حضوری گویند و گاه بجهت ارتباطی دیگر باشد همچون قیام صورت مجردة منتزعه از مادیات بنفس و آرا علم حصولی خوانند<sup>۱</sup> و در صورت اول چون آن مجرد قائم بذات خودست، علم خود باشد بخود - پس عالم باشد و خود معلوم و خود علم - در صورت ثانیه که قائم بغیر است علم غیر باشد و خود علم باشد و خود معلوم و خود عالم غیر باشد بلکه عالم<sup>۲</sup> غیر او باشد و آن محل صور است<sup>۳</sup> و چون حضرت حق در اعلی مراتب مجرد است زیرا که از مهیت مجرد است، قضیاً عن الماده - پس خود علم باشد و خود عالم و خود معلوم و نسبت عدم غیوبت را مصداق عینیة باشد و تفصیل این سخن آنست که نسبت از مترعات عقل است و مطابق و مصداق آن گاه وحدت است - چون اتحاد و عینیة که متحقق در واقع که محکی عنه این نسبت است؛ وحدتست و نسبت دویی در عقلاست و گاه مصداق و مطابق این نسبت ارتباطیست میان دو چیز که هر یک بصورتی علیحده موجودند و در واقع همچون نسبت اہوت و بنوت مطابق و مصداق و نسبت عدم غیوبت در صورت ادراک نفس و عقل و حضرت حق خود را وحدتست و عدم اثنییت و علم مستلزم نسبت است باحد الطرفین و ازین لازم نمی آید که علم عالم متعلق بذات او نشود و چگونہ کسی را این وهم شود در شان حضرت حق تعالی با آنکه نفس و عقل که از مراتب امکانی اند، عالمند بخود بلکه بحقیقت حق تعالی عین علمست بخود و بهره از او صادر شده و شود، من الازل الی الابد بر آن نهج که مبین شده و لهذا بعضی قدماء حکما که انوار حکمت از مشکوٰۃ نیرت اقتباس نموده اند، تعبیر از مبداء اول بعلم کرده اند و چنین گفته اند که از علم عقل صادر شد و از عقل نفس و از نفس طبع و از طبع جسم - پس روشن شد که حضرت حق عالم است بخود در همه مراتب اما غیر او عالم بمرتبه ذات بحت من حیث و مدتها الاطلاقست قید نمی تواند شد - چه مصداق نسبت در آن صورت عینیة و وحدت نسبت لثبوت التقدید والتعین فی

۱ - ۱ : گویند

۲ - ۲ : ندارد

جانب المدرک تعلقی دیگر نمی تواند بود - بنا برآنکه در آن مرتبه جمیع تعینات و نسب مستولک است بلکه در آن مرتبه غیر بکلی فانی است - پس تعلق و ارتباط در آن مرتبه نمی گنجد - این سخن خالی از شمولی نیست - باید که بنظر دقیق در آن اسعان نمایند.

(۶۲) رباعیه فی تحقیق علم الله تعالی و کلامه و الاشارة الی حل الاشکالات التی یتراعی (۱) فی قدسها وهی هذه :

در علم حق و کلامش ای اصل کمال  
اینک نظر کنی لیابی اشکال  
اینجاست هم ماضی و مستقبل و حال  
آنجا همه هستی است علم را چه مجال

در علم الهی و کلام آنحضرت بسیاری از سالکان مسالک نظری و شهودی را اشتباه شده و تفریر شبهه در علم آنکه چون علم او قدیم است و متعلق بحوادث - پس لازم آید که علم آنحضرت متغیر شود - چه در وقت قیام ابدی مثلاً عالم بقیام اوست - چون قیام بقرود مبدل شود ، اگر علم قیام مانده باشد ، علم الهی جهل شود و اگر متغیر شود و متقلب ، بعلم بقرود گردد - تبدیل در علم الله تعالی لازم آید - تعالی عن ذلک عاوا کبیر و ایضاً الله تعالی در ازل عالم بود بحوادث آتی - اگر علم او بر آن وجه بود که ایشان موجودند ، خلاف واقع باشد و اگر بر این وجه بود که موجود خواهد شد ، بعد از آنکه حادث موجود شد - اگر علم بر همان وجه مانده جهل باشد و اگر آن علم مرتفع شد علم با آنکه موجود است ، حاصل شد و آن علم اول و حادث علم ثانی لازم آید و هر دو در حق الله تعالی معالست و بنا بر این بعضی از حشویه قابل شده اند با آنکه علم الله تعالی بحوادث در وقت حصول آنهاست - لا غیر - تعالی عن ذلک و متکلمان تفصی ازین شبهه بر این وجه کرده اند که علم الهی قدیم است و تعلق حادث و تبدیل در تعلقات آن واقع می شود نه در نفس علم و این سخن نیست واهی - چه علم تا متعلق نشود بشیی ، آن شیئی معلوم نشود - پس لازم آید که الله تعالی در ازل عالم بحوادث نبوده باشد و حینئذ راجع بسخن حشویه شود بلکه وجه تفصی آنست که همچنانکه ذات الهی زمانی نیست بلکه محیط و عالیست بر زمان ، علم آنحضرت نیز زمانی نیست بلکه محیط است بجمیع ازمه دوماً واحده

۱ - ب و م : زید

(۱) یتراعی : ظهر له

ازلاً و ابداً و هر جزو مفروض از اجزای زمان و حوادث واقع در آن بهمان وجه که واقع است، مشاهده اوست - مثلاً زمان نوح علی نبینا و علیه و الصلوات والسلام بر این وجه که ماضی است نسبت با زمان بعثت انبیاء متأخر از او - مستقبل است نسبت با بعثت آدم و دیگر انبیاء متقدم بر او و حال است نسبت با حوادث مقارننه با آن و همچنین سایر ازمینه و حوادث بر این وجه معلوم حضرت حق است و این علم بر این وجه اصلاً متغیر و متبدل نمی شود - چه هرگز بعثت نوح مثلاً ازین صفات خالی نیست - پس ماضی و استقبال نظر با دیگر امور است نه نظر با حضرت حق تعالی و سر این معنی آنکه چون ذات حق بلکه امور متقدمه بر زمان مطلقاً محاط زمان نیست بلکه محیط است بر زمان - پس 'ماضی و استقبال نسبت بایشان نباشد بلکه نسبت با زمانیان باشد و ماضی و مستقبل و حال که نظر با زمانیات واقع است، همه نظر بعلم ایشان در حضور متساوی الاقدام باشد' - چه ماضی و استقبال از ثبوت عدم حاصل می شود - زیرا که منشاء ماضی و استقبال زمانست و زمان فرع حرکت و حرکت ناشی از قوت و قوت مستلزم عدم بالقوة و عدم را در ساخت وجود حقیقی بلکه در حریم آنکه مجردات اند، راه نیست و مثال آنکه این معنی بوجهی آنست که شخص انسانی مثلاً خطی که اجزای آن مختلف اللون باشد بیکبار ملاحظه نماید و بر جمیع الران بیکدفعه مطلع شود و همان خط را بتدریج بر حیوان ضیق الحدقه که احاطه آن نتواند کرد، گزارند - چنانچه آن حیوان هر لحظه از آن رنگی مشاهده نماید و هر دو عالم او بر آن الوان متبدل شود و پندارد که یکی منعدم شد و یکی موجود شد و این معنی بر غیبیوت آحاد آن الوان از مشاهده اوست و تعاقب در حضور نزد او و همانا در آنچه از اساطین حکمای سابق منقولست که نسبت الثابت الی الثابت هو الدهر و نسبت الثابت الی المتغیر هو السرمد و نسبة المتغیر الی المتغیر هو الزمان، ذکی دقایق دان را تشبیهی است بر این معنی اگر غشایه استرا و سبل جدال و سرا از چشم اهل بصیرت بردارد و عصای تقلید مصطلحات رسمی از دست و روی توجه بوادی مقدس در درک حقیقت اشیاء آرد تا هادی توفیق چراغ هدایت براه آورد معلوم گردد که از ازل تا ابد بیک دفعه محاط عالم الهیست و هیچ چیز و هیچ شأن از حیطة شهود او غایب نمی تواند شد و ماضی و استقبال نظر به نشأة قاصره عالم امکانیست بل عالم هیولائی است که بشوب عدم مزوجست - آنجا که محض هستی و کمال است و غیار عدم را بهیچ وجه تطرق بآن ساحت مقدمه نیست، ماضی و استقبال نخواهد بود و همین معنی را بعضی از اعیان فقر و حکمت در رباعی بیان کرده تینمناً و تبرکاً در

۱ - ا : عند

۲ - ب : عبارت از «پس ماضی - تا اقدام باشد» ندارد

این مقام ایراد کرده می شود و آن این است - [رباعی]

در عالم خدا ماضی و مستقبل و حال  
 آنکس گوید که او نداند احوال  
 اینها همه محبوس زبان میگوید  
 از قید خود او فتاده در ضیق الحال

این بود تقریر شبهه در عالم الله و وجه تقصی از آن و از مطاوی آن تحقق حقیقت نسخ معلوم می شود یا رفع شبهه که منکران نسخ را مثل یهود و دیگر قاصران را واقع شده و تنبیه بر فساد و وهمی که جهان را می باشد که نسخ ابطال حکم مابقی است و نقص آن تعالی عن ذالک عاوا کبیرا - بلکه حقیقت نسخ بیان انتهایی حکم است بلکه رفع توهم بقاء حکم چنانچه محققان اصولیان تحقیق کرده اند و همچنین که بواسطه حوادث متعاقبه در عالم الله تعالی تغییر نیست بواسطه احکام متعاقبه در حکم الله هیچ تغییر نیست و احکام متعاقبه در حکم الله هیچ تغییر نیست و احکام متعاقبه و حوادث متعاقبه بر یک متوال ازلاً و ابداً محاط علم الهیت و تبدل در نظر قاصران عقول زمانیهست - این بود تقریر شبهه در عالم الله و وجه تقصی از آن و اما شبهه در کلام ظاهر است چه کلام بحسب ظاهر مرکب است از حروف و حروف از اصوات تقطعه بر تقطیعات مخصوصه است یا حیاتی که عارض اصوات می شود بحسب آن تقطیع و بر هر تقدیر حصول بعضی از آن بعد از انتضاء بعضی خواهد بود - چه صوت و کیفیتی که عارض آن شود از قبیل اعراض سیاله است که بقاء آن محالست - پس قدیم نوالد بود و قایم بذات حضرت حق نتواند شد و بنا برین معتزله نمی صفت کلام بحقیقت از حضرت حق کرده اند و کلام الله را از ایجاد اصوات و حروف از غیر داشته اند - چنانچه در کتب کلاویه مشروح است و چنانکه کلام صوتی را قدیم داشته اند و قایم بذات حق و ظاهراً ایشان از قدم وجود عینی کلام توهم قدم وجود لفظی و کتبی کرده اند چنانچه مشهور است - حتی قال بهضوم جهلاء الجلد والغلاف ایضاً قدیمان فضلاً عن الصحف - اقول فما بالهم لم یقولوا بقدم الکتابه ومن البین ان عاقلاً لا یقول بقدم النفوس المحدث والاجسام التي تحدث بصفتنا والظاهر اللهم منعوا اطلاق لفظ الحادث علی الکلام اللفظی والکتبی رعایة للادب واحترازاً عن ذهاب الوهم الی حدوث الکلام الازلی القایم بالذات کما ان بعض ائمه الاشاعره ذکران کلام الله تعالی لیس قایما بلسان او قلب ولا حالاً فی صحف و لوح و منعوا من القول بحال کلامه فی لسان او قلب او صحف وان کان المراد هو الکلام اللفظی و علامه للتأب واحترازاً عن ذهاب الوهم الی الحقیقی الازلی مع انهم ذکرُوا وانه لانزاع

فی اطلاق اسم القرآن و کلام الله بطریق الاشتراک علی هذا المؤلف الحادث وهو المتعارف عند العامة والقراء والاصولیین والفقهاء و کرامیه کلام الله را اصوات و حروف می دانند و اشاعره بر آن رفته اند که آنچه قدیم است کلام نفسی است و ظاهر سخن قدماء ایشان است - که کلام نفسی مدلول کلام لفظی است و شیخ اشعری باین عبارت گفته که کلام معنی قایم بنفس است و صاحب موافق<sup>(۱)</sup> می گوید که مراد شیخ از معنی نه مقابل لفظ است بلکه مراد از معنی امر قایم بغیر است - چنانچه اصطلاح متکلمان است که تعبیر از جوهر بعین می کنند و از عرض بمعنی - اس شامل لفظ و مدلول هر دو باشد تا لازم نیاید که اطلاق کلام الله بر کلام لفظی مجاز باشد - زیرا که مستلزم بسی مفاسد است مثل عدم تکفیر منکر کلامیه مابین دفتی المصحف و آنکه تعدی و معارضه کلام الله نبوده باشد بحقیقت زوال بر آن باشد و آنکه مکتوب و محفوظ بحقیقت کلام الله باشد و چون حمل معنی در عبارت شیخ بر معنی ثانی کنیم ، این مفاسد مرتفع گردد - چه کلام الله شامل لفظ و معنی هر دو باشد و مکتوب در مصاحف باشد و مقرو بالسنه و محفوظ در صدور و آن قدیم است - اگرچه کتابت و قرأت و حفظ حادث است و ترتیب حروف و الفاظ در تلفظ بواسطه عدم مساعدت آلت است - پس تلفظ حادث است و ترتیب حروف و الفاظ در ادله ایکه دلالت بر حدوث میکنند منصرف بحدوث تلفظ می شود و ادله قدم راجع بقدم ملفوظ - تا اینجا سخن صاحب موافق است و گفته اند که محمد بن عبدالکریم شهرستانی<sup>(۲)</sup> در نهایت الاقدام فی عام الکلام بر این رفته و بسیاری از متأخران این توجیه را پیشنهاد کرده اند و بان قانع شده اند و بعضی از ایشان بر آن اعتراض کرده اند - اولاً بمنع فساد و لوازم مذکوره - چه تکفیر منکر کلامیه مابین الدفتین گاهی مسلم است که اعتقاد کنند که از مخترعات بشر است نه مجرد الکار آنکه صفتی قایم بذات حق تعالی است بل اثبات آنکه دال است بر صفت حقیقی ذات حق تعالی ایجاد آن کرده در زبان ملک<sup>۱</sup> یا در زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا ایجاد نقوش داله بر آن در لوح محفوظ که در آن هیچ کفر نیست و لهذا حق آنست که معتزله درین مسئله منکر نیستند و چگونگی تکفیر کسی که منکر کلامیه مابین الدفتین باین معنی باشد ، توان کرد و حال آنکه بیشتر اشاعره بر آنند که کلام نفسی عبارت از

(۱) الموافق فی العام الکلام للعلامة عضدالدین عبدالرحمن بن احمد الایجی القاضی (م - ۵۷۵۶) کتاب عالی رتبه - بسیاری از افاضل شروح آن نوشته اند.

(۲) شهرستانی ، ابو الفتح محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم ، فقیه و متکلم و عالم ادیان از دانشمندان اشعری (۴۷۹ - ۵۳۸) - از آثار او نهایت الاقدام است



معنی است - پس نزد ایشان اصوات حروف کلام الله نیست و ثانیاً آنچه گفته اند که ترتیب حروف در تلفظ بواسطه قصور آلت است و در ملفوظ هیچ ترتیب نیست اعتراض کرده اند که این امریست خارج از طور عقل و از آن قبل است که گویند که حرکتی است که اجزای آن مجتمع اند در وجود بعضی را بر بعضی مقدم نیست و ترتیب در حرکات و عدم ترتیب در حرکات بنا بر قصور آلت است و تحقیق مقام در مسئله کلام بروجهی که شبه و شکوک از آن مرتفع شود، موقوف است بر تحقیق تمهید مقدمه ای که از آن حقیقت کلام معلوم می شود و آن آنست که قوت تکلم در عبارتست از قوت نظم و تالیف میان الفاظ و حروف<sup>۱</sup> معلومه ما و کلام ما عبارت است از آن الفاظ و حروف که مؤلف ما باشد - پس آن کلام باعتبار حصول در اذهان و مشاعر قطع نظر از وجود خارجی کلام نفسی است و چون بواسطه آلات ما موجود خارجی شود، کلام لفظی شود و چون تحقیق آنست که موجود خارجی و موجود ذهنی بالذات یکی است باعتبار وجود مختلف - پس کلام لفظی همان کلام لفظی است و صفت کلام الله صفتی است که مبداء تالیف طایفه از الفاظ و حروف معلومه باشد و کلام الله آن الفاظ و حروف معلومه مولف نیست و شکی نیست که این صفت که مبداء این تالیف است غیر علم است - چه ممکن التخلّف است از علم و متعلق علم می تواند بود که متعلق این صفت نباشد - همچنانکه گسی عالم است بکلاسی که آن مؤلف غیر است که آن کلام اوست اگرچه معلوم اوست و این صفت بمنزله قدرت بر انشاء کلام است در ما و کلام نفسی بمنزله کلاسی که مؤلف ما باشد در خیال و همانا آنچه بعضی اکابر کشف و شهود گفته اند که کلام صفتی است متولد از مقارعتی غیبی که میان علم و قدرت حاصل می شود اشارت باین معنی است - فهم<sup>۲</sup> من فهم بهمین هتجار الفاظ و عبارات معجزات همه معلوم حضرت حق است اما کلام آنحضرت نیست و کلام حق آنست که مؤلف حضرت حق باشد در علم ازلی و بی واسطه و چون علم آنحضرت بهمه<sup>۱</sup> چیز بیک دفعه ازلا و ابداً بی ترتیب و تعاقب متعلق است آن حروف مؤلفه نیز در علم الله مرتباً مجتمع بی تعاقب حاصل باشد اگرچه در وجود خارجی از اصوات متعاقبه باشد و از علم همرتبه ترتیب در علم لازم نمی آید - چنانچه بر ذکی مشتبه نیست - همچنانکه آنحضرت ازلا و ابداً عالم است بحدوث مرتبه متعاقب در وجود خارجی یا آنکه در مرتبه علم متعاقب نیستند و

۲- الف - از «معلومه . . . تا حروف» ندارد

۳- ب - عبارت از «فهم تا عبارات» ندارد

۱- الف - بهمین

حاصل آنکه صفتی که مبداء تالیف است قدیم است و مؤلف نیز - با اعتبار وجود علمی قدیم است و این نه مذهب فلاسفه است که کلام را صفتی زایده بر علم نمی دارد چه تمییز<sup>۱</sup> او از علم مبین شد و همچنین حنا بله که اصوات مسوعه را قدیم می گویند و همچنین صاحب مؤلف که الفظ و حروف لفظی را قائم بذات حق میگیرد، بی ترتب و تعاقب در آن و سبب تعاقب در قراة تصور آلت می داند پس نزد او این حروف و اصوات مسوعه در ذات بی ترتب تواند بود و معلوم است که کیفیات سیار بی ترتب مستحیل الوجود است در خارج و ترتب ایشان در وجود خارجی لازم ذات ایشان است نه آنکه بواسطه تصور آلت است با آنکه مفاد که بردیگران لازم می آید بر او لازم می آید - چه شکی نیست که کلام لفظی عرضی قائم است بقاری یا به نقوش<sup>۲</sup> کتابی بین الدفتین و این عرض و نقوش عین صفت بذات حق نیست بلکه اگر حروف و اصوات بی ترتب قائم بذات باشد چنانچه ظاهر سخن است میانه این نقوش و الفاظ<sup>۳</sup> آن صفت قائم بذات حق<sup>۴</sup> و آن علاقه دالیه و مدلولیه باشد و اطلاق کلام الله بر آن مجاز باشد و نزد او این محذوریست - فقد وقع فیما هرب منه و چون بر این وجه که تحقیق رتت، ایقان نمایند - پس شبهات مندرج شود از حیاه آنچه گویند که در کلام الهی اخبار بطریق ماضی بسیار است - مثل قال موسی د «عصی آدم» و امثال آن و چون کلام الله ازلی باشد کذب لازم آید زیرا که سابق بر ازل زمانی نیست و این شبهه در کتب کلاویه مشهور است - جواب برین وجه گفته اند که کلام الله در ازل متصرف بمعنی ماضی و حال و استقبال نمی شود بلکه در مالایزالی بحسب تعلقات و حدوث ازمنه و اوقات متصرف بآن می شود و بعضی بر این وجه گفته اند که ماضی و حال و استقبال در کلام لفظی است که حادث است نه در کلام نفسی که قدیم است و این هر دو سخن در غایت ضعیف است چه کلام لفظی دال بر کلام نفسی است و اختلاف در میان ایشان نمی تواند بود و اگر اختلاف باشد کلام لفظی دال بر کلام نفسی نباشد بلکه برخلاف آن دال باشد و تحقیق جواب بروجه صواب آنکه کلام نفسی مشتمل است بر ماضی و حضور و استقبال نظر بزمان مخاطب نه بنظر بزمان متکلم - همچنانکه کسی در نفس خود تقدیر مخاطبی کند و با او گوید - اکنون چنین کردی و بعد ازین چنین خواهی کرد و پیش ازین چنین بود و مراد ازین ماضی و حضور و استقبال نسبت با زمان وجود مقدر آن مخاطب باشد نه به نسبت با زمان این خطاب نفسی - زیرا که کلام نفسی خطاب است

۲ - ب و م - امتیاز

۳ - ۱ - از «نقوش» تا نقوش» ندارد

۴ - ۱ - از «الفاظ تا حق» ندارد

متوجه به مخاطبی مقدر - پس در او ازمندۀ آن مخاطب ، مقدر ملحوظ است و آنچه ایمة عربیه حکایت حال ماضی را اعتبار نموده اند و ماضی و استقبال و حضور جمله حالیه بقیاس با زمان فعل می گیرند - پس قریب باین و مقرب این است - والله<sup>۲</sup> القریب المجیب - و در این مبحث دقایق بسیار است اما چون تطویل این تعلق بایراد آن مباحث مناسب مقام نبود - بهمین مقدار اقتصار رفت - والله الهادی الی الحق والی صراط<sup>۳</sup> مستقیم .

۴۳ - رباعیة اخرى قریبة الفحوی من معنی الرباعیة الاولى وهی هذه :

دویند زمان چیست جز آن خیال  
خیال ولی در نظر وهم و خیال  
گر چشم خیال و وهم بندی ، گردد  
الدر نظرت ماضی و مستقبل و حال

### کتابیات

- هفت اقلیم ، ا. ه. احمد رازی ، جلد اول ، کلکته ، ۱۹۳۹ ع ، ص ۲۰۹-۱۱۰ .  
رجال کتاب حبیب السیر ، عبدالحسین نوائی ، تهران ، ۳۲۴ هـ ش ، ص ۲۴۴-۲۴۱ .  
ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة والکتاب ، تهران ، ۱۳۲۸ هـ ش .  
فوائد الرضویه فی احوال علماء الذهب الجعفریة ، عباس قمی ، تهران ، ۱۳۲۷ هـ ش ، ص ۸۱-۸۲ .  
احسن التواریخ ، حسن روطو ، کلکته ، ۱۹۳۱ ع ، ج ۱ ، ص ۷۱ .  
مجالس المؤمنین ، نور الله شوستری ، تهران ، ۱۳۱۹ هـ ش ، ص ۳۴۸-۳۵۰ .  
شرح زندگالی جلال الدین دوانی ، علی دوانی ، قم ، ۱۳۷۵ هـ ش .  
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۴ هـ ش .  
الذریعة الی تصانیف شیعه ، تهران ، ۱۳۵۶ هـ ش .

شرح عقاید عضدیه ، دوالی ، مکتبه العلویه ، ۱۲۸۵ هـ ش .  
 مجالس النفايس ، علی شیرنوالی ، مرتبه علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۲۳ هـ ش .  
 شرح جنگها و تاریخ زندگالی شاه اسماعیل صفوی ، رحیم زاده صفوی ، تهران ،  
 ۱۳۴۱ .

تحفه سامی ، سام مرزا ، تهران ، ۱۳۱۴ هـ .  
 روذات الجنات فی احوال العلماء السادات ، محمد باقر ، تهران  
 الموضوعات العلوم العربيه و بحث علی رسائل اخوان الصفا ، ۱۳۱۸ هـ .  
 تمة الفتھی فی وقایع ایام خلفا ، تهران ، ۱۳۰۹ هـ .  
 نورالسافر من اخبار القرن العاشر ، ۱۹۳۴ م .  
 اضواء الامع لاهل القرن التاسع ، قاهره ، ۱۳۰۴ هـ .  
 تذکره نصر آبادی ، تهران .

تاریخ ادبیات فارسی در ایران ، ذبیح الله صفا ، تهران -  
 کتاب الاشارات ، ابن سینا ، به تصحیح و ترجمه از یعقوب فرجه ، لندن ، ۱۸۹۲ .  
 لفحات الالنس ، عبدالرحمن جامی ، تهران ،  
 حافظ شیرین سخن ، محمد معین ، تهران ۱۳۱۹ هـ ش

اللؤلؤ المرصوع

موضوعات الكبرى

Literary History of Persia, E.G. Brown, Cambridge. History of Muslim Philosophy, M.M. Sharif, 2 Vols., catalogue of Arabic Manuscripts in the India Office Library, London.

Arabic Persian-English Dictionary, Johnson.

فرهنگ فارسی ، محمد معین ، ۶ جلد